

بررسی و گردآوری واژگان واصطلاحات دامداری در گویش لری روستای درغک

مجله علمی پژوهش در علوم انسانی و تحقیقات میان رشته ای (سال پنجم)
شماره ۱۸ / زمستان ۱۳۹۸ / ص ۱۰-۱

ثریا آسیان^۱، سید برزو جمالیان زاده^۲

^۱ دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی پردیس کوثر یاسوج

^۲ دکتری زبان و ادبیات فارسی گرایش غنایی دانشگاه شیراز ، مدرس دانشگاه فرهنگیان

نویسنده مسئول:

ثریا آسیان

چکیده

درغک یکی از روستاهای بخش دیشموک، در استان کهگیلویه و بویراحمد است. مردم این منطقه به زبان لری صحبت می کنند؛ این گویش با زبان پارسی باستان ارتباط دارد. وبه دلایل مختلفی لحجه و زبان مردم این منطقه تا حدی دست نخورده باقی مانده است. مطالعه درباره ی واژگان، اصطلاحات و تعبیر این گونه زبان علاوه بر فوایدی که در شناسایی مردم و زبان دارد در حل برخی از مشکلات زبانی و معنایی متون کهن فارسی مفید و موثر پیش رفت تکنولوژی وروی می باشد.هم چنین به علت آوردن مردم به زندگی شهری برخی از واژگان کهن فراموش شده اند یا در حال فراموش شدن هستند بنابراین ثبت و نگاشته شدن این واژگان اهمیت دارد. در پژوهش حاضر تعدادی از واژگان و اصطلاحات دامداری در این روستا- طی پژوهش میدانی گردآوری شده و با منابع کتاب خانه ای تکمیل گردیده است. دامداری، به محل تولید، پرورش و نگهداری انواع دام گفته می شود. نتایج این پژوهش نشان می دهد که در گویش این منطقه به سبب رواج دامداری از گذشته های دور تا کنون اصطلاحات و واژه های دامداری بسیاری وجود دارد. وهم چنین برخی از این واژگان با واژگان دهستان دشت روم ، گویش کوهمره فارس و... شباهت دارند.

کلید واژه: درغک، کهگیلویه وبویراحمد، گویش لری، اصطلاحات دامداری.

۱-مقدمه

زبان یک ابزار ارتباطی افراد با یکدیگر است. در هر جامعه از این ابزار برای رساندن پیام و مقصود خود استفاده می کنند، در استان کهگیلویه و بویراحمد در جنوب غربی شهرستان کهگیلویه روستایی به نام درغک وجود دارد که بخش زیادی از واژگان اصیل و کهن خود را با وجود گذشت قرن ها و تحولات زبانی همچنان حفظ کرده و در گفت و گو های روزانه خود آنها را به کار می گیرند. زبان مردم این منطقه لری است گویش لری یک ایرانی غربی و جنوب غربی است که این گویش ها در ایران به زبان فارسی نزدیکند. ریشه های زبانهای ایرانی، لری بختیاریه مانند زبان فارسی میانه (پهلوی ساسانی) و از طریق پارسی میانه به پارسی باستان (زبان هخامنشیان) بر می گردد. زبان شناسان دیگر گویش لری را بین گونه های فارسی و کردی دانسته اند که میان مردم لر در غرب و جنوب غرب ایران رایج است و خود گویشی جدا می شود که شامل: گویش لرستانی، بختیاری و لری جنوبی (کهگیلویه و بویر احمد، ممسنی و بویراحمدی) در دو سوی پیوستار با انواع زبانهای کردی و فارسی شانه به شانه است (افرازی زاده، ۱۳۹۱). در پژوهش حاضر به بررسی برخی واژگان و اصطلاحات دامداری یکی از روستاهای لر نشین استان کهگیلویه و بویراحمد یعنی روستای درغک پرداخته ایم.

۱-۱- پیشینه دامداری در منطقه کهگیلویه و بویراحمد

دامداری یکی از کهن ترین پیشه آدمی است که به گمان برخی پیشه ده هزار ساله دارد (برایدود، ۱۳۶۳: ۱۷۳). در قدیم مجموعه عشایر منطقه چند ساعت که مسئولیت حفاظت خانه های روستایی در منطقه گرمسیر را به عهده داشته اند کویت و دامدار بودند و از این طریق امرار معاش می نمودند (مجیدی کرای، ۱۳۹۳: ۵۱۰). دامداری در کهگیلویه و بویراحمد پیشه قدیمی دارد که در این باره لمعه می نویسد (عشایر کهگیلویه و بویراحمد اکثر اچوپانیبلدند چوپانان تعداد گوسفندها را نمی دانند و همه آنها را از روی رنگ آنها می شناسند) (المعه، ۱۳۵۳: ۴۰ به نقل از کشاورزی و همکاران، ۱۳۹۶). در روستای درغک برای گذراندن زندگی، رفع نیاز و کسب درآمد به دامداری و کشاورزی می پردازند که از این بین نقش دامداری برجسته تر است اکثر دام های آنها بز هستند و تعدادی میش و تعداد کمی گاو دارند.

۱-۲- اهداف پژوهش

با توجه به توسعه شهرنشینی و پیشرفت تکنولوژی و کمرنگ شدن پیشه دامداری بسیاری از اصطلاحات و واژگان این حوزه که زمانی فعال بوده اند کاربرد خود را از دست داده اند و در حال فراموشی هستند یکی از هدف های این پژوهش نگاشته شدن این بخش از میراث کهن پارسی است که جهت به یادگار گذاشتن برای نسل های آینده و جلوگیری از فراموش شدن آن ها است.

۱-۳- پیشینه پژوهش

بر اساس جستجوهای نگارنده در منابع کتابخانه ای و رایانه ای تا به حال درباره اصطلاحات و واژگان دامداری تحقیقی انجام نشده است، در این منطقه از استان هیچ گونه پژوهشی ثبت نشده است ولی چندین پژوهش در مورد اصطلاحات و واژگان دامداری در دیگر جاها انجام شده است که برخی از آنها عبارت است از:

- حاجیانی، فرح؛ جبار، عظیم (۱۳۹۲). در گویش کوهمرهنودان، جروق و سرخی فارس واژه ها و اصطلاحات دامداری را بررسی کرده اند.
- الهه دادی دستجردی، زهره؛ دولت آبادی، مرتضی (۱۳۹۵). در اصطلاحات دامداری در شهرستان سبزوار (روستای دولت آباد) به برخی از اصطلاحات دامداری توجه کرده اند.
- طباطبایی، سید حسن؛ طباطبایی، سید حسین (۱۳۹۳). در مقاله گردآوری و بررسی واژگان و اصطلاحات دامداری در گونه زبانی سطوه به جمع آوری واژگان دامداری در این منطقه پرداخته اند.
- کشاورزی و همکارانش (۱۳۹۷). در مقاله گردآوری و بررسی واژگان و اصطلاحات کم کاربرد دامداری در گویش لری دهستان دشت روم به بررسی واژگان دامداری به زبان لری مخصوص به خود پرداخته اند.
- احمدی، سرور و همکارانش (۱۳۹۸). در مقاله به عنوان گردآوری و بررسی واژگان و اصطلاحات دامداری در گویش لری بختیاری روستای سرصرها به جمع آوری واژگان مربوط به این روستا پرداخته اند.
- جانی پور، رضوان و همکارانش (۱۳۹۸). در مقاله ای به عنوان گردآوری واژه ها و اصطلاحات دامداری در گویش محلی شهرستان چرام به جمع آوری برخی از واژگان دامداری در این منطقه پرداخته اند.

۴-۱- روش پژوهش

اطلاعات جمع آوری شده از طریق مصاحبه ضبط و گفتگو با افراد مسن که سالیان زیادی را به دامداری مشغول بوده‌اند تهیه گردیده است. با توجه به اینکه یکی از نگارنده ی این پژوهش متعلق به این منطقه می باشد در مصاحبه و ضبط مستقیم اصطلاحات به کار برده مربوط به دامداری از اعتبار بیش تری بر خوردار می باشد.

۵-۱- اهمیت دامداری

در میان بخش‌های مختلف کشاورزی دامپروری دارای اهمیت ویژه‌ای است، در سبد غذایی مصرف کنندگان آنچه بیشتر از هر ماده دیگری حلقه تغذیه انسان را کامل می‌کند، مواد پروتئینی به خصوص نوع حیوانی آن است که در بخش دامپروری که از زیرشاخه‌های کشاورزی است تولید می شود؛ این نقش همچنین اهمیت بالقوه‌ای در تولید ناخالص ملی و اشتغال زایی دارد برای مثال در ایران سهم کشاورزی به عنوان یکی از بخش های مهم اقتصادی از تولید ناخالصی محدوده ۲ درصد است که نزدیک به ۴۵ درصد آن مربوط به دام پروری است بنابراین دامپروری حدود ۱۱ درصد از تولید ناخالصی ملی را تشکیل می‌دهد (روشنی، ۱۳۹۱ به نقل از آزادی عبدلی، ۱۳۹۴).

۲- تعاریف مربوط به دامداری

۲-۱- دام: به حیواناتی شامل: چهارپایان، پرندگان، حشرات و... اطلاق می گردد که برای امور تغذیه انسان و با تغذیه دام و فعالیت‌های اقتصادی، تولیدی، آزمایشگاهی، ورزشی و تفریحی تولید، نگهداری و پرورش داده می شوند.

۲-۲- دامپروری: به علم و فن مدیریت درپرورش تغذیه و اصلاح نژاد دام به منظور دستیابی به استانداردهای ملی و بین المللی اطلاق می گردد.

۲-۳- دامداری: به محل تولید، پرورش و نگهداری انواع دام گفته می شود.

۴- معرفی روستای درغک

در ویکی پدیا آمده است که روستای درغک در دامنه کوه سیاه در منتهی‌الیه غربی شهرستان کهگیلویه واقع است از لحاظ ریخت شناسی به دو بخش درغک بالا و پایین تقسیم می‌شود و مرز جدا کننده این دو بخش رودخانه ای فصلی است که در دره ای که همنام خود روستا است جریان یافته، آب آن به صورت چشمه از آب‌های زیرزمینی جریان یافته است و این آب‌ها تامین کننده آب مورد نیاز احشام و همچنین بخشی از مصارف کشاورزی و صیفی جات روستا می باشد. نزدیک به ۹۰ درصد جمعیت روستا از طایفه عالی محمد ایل بهمنی هستند و ۱۰ درصد دیگر را جمعیت این مجتمع از سادات عباسی و برادران ویسی تشکیل می دهند که به طور شگفت انگیزی کل جمعیت روستا با همدیگر فامیل و ارتباط خانوادگی دارند شغل اصلی مردم روستا دامداری و کشاورزی است و آب و هوای سردی دارد، سردی هوا تا اواسط اردیبهشت ادامه دارد. تابستان خنک است و مردم مهمان نواز، دلسوز و با صفا یی دارد.

۵- نام اسب بر اساس: رنگ / شکل / جنس / سن

اسب ماهون/asbe mahon: به اسب ماده گفته می شود.

گره اسب/kore asb: به اسب یک تا سه ساله گره اسب می گویند.

اسب زرد/asbe zard: اسبی که رنگ موی بدنش قرمز اسب

اسب سه/asbe seh: اسبی که رنگ موی بدنش سیاه است.

اسب چاردس/asbecârdas: اسبی که به هنگام دویدن سر و دم خود را بالا می گیرد.

اسب گرچال/čâlkor: اسبی که در پیشانی خود موهای سفید رنگی دارد. این واژه در گویش کوهمره به معنی اسبی که در پیشانی خود نشانه ی سفیدی دارد (حاجیانی و جبار، ۱۳۹۲).

۶- نام قاطر بر اساس رنگ

زرد/zard: قاطری که رنگ مویش قهوه ای روشن یا قرمز رنگ است.

ساز/sâz/: قاطری که رنگ مویش سفیداست .

سِه/seh/: قاطری که رنگ مویش سیاه است.

۷- نام الاغ براساس: رنگ / جنس / سن

گَزَه/gaza/: خری که رنگ مویش خاکستری است.

ساز/sâz/: خری که رنگ مویش سفید است.

دیوَه/diva/: خری که رنگ مویش خاکستری متمایل به سیاه است.

سُرَه/sora/: خری که رنگ مویش قهوه ای است.

نَرَه خَر/xar/nara: خر نر

نو پا لون/nopâlon/: خری که ۴ سال سن دارد و ماده است.

حولی/hôli/: خری که از یک تا ۴ سال سن دارد.

۷-۱- دوران بارداری الاغ

خر ماده هر سال می تواند بچه به دنیا بیاورد و حدود یک سال باردار است.

۸- نام بُز ها براساس: رنگ / جنس / سن

کِرَو/keru/: به بزی که رنگ مویش سیاه و دارای گوش های کوتاه باشد گفته می شود.

تال/tâl/: بزی که رنگ مویشیخی است. این واژه در گویش کوهمره به معنی اسبی که در پیشانی خود نشانه ی سفید دارد) حاجیانی؛ جباره، همان).

زرد/zard/: بزی که رنگ مویش قهوه ای روشن است.

آلوس/alus/: بزی که رنگ مویش سفید خالص است. در زبان پهلوی به معنای سفید اسا و تلفظ آن (arus) است.(ر.ک مکنزی، ۱۳۹۲: ۴۲).

پیسَه/pisa/: بزی که خال های سفید بر بدن دارد.

کَهْرَه/kahrah/: به بزغاله ای که دوسال سن دارد می گویند.

تیشتر/tîštar/: به بزبین ۲ تا ۴ سال گفته میشود. در اسطوره ایرانی ستاره تیر یا پیشتر همانند(اهورامزدا صاحب قدرت است و هرگاه بخواهد به صورت مردی شکوهمند برگردونه خود آشکار می شود که هزار تیر و کمان زرین و هزار نیزه و هزار خنجر و هزار گرزفلزین...دارد. زمانی به شکل گاوی بزرگ پیکردر می آید و گاهی به شکل اسبی سفید باسم های بلندپرا پوش، دیو خشکی، می تازد(رستگار فسایی، ۱۳۸۱: ۹۷؛ به نقل از کشاورزی و همکاران، ۱۳۹۷).

پازَن/pazan/: به بز نر با سن بالا گفته می شود.

آخته/axte/: وقتی که اندام جنسی بز نر را در می آورند به این دلیل که جفت گیری نکند و چاق شود و برای پلوار(کشته شدن برای خوردن و فروختن) آماده شود.

شَکری/šakari/: بزی که رنگ موی بدنش شیری است.

کَمَر/kamari/: به بزی که روی بدن خود موهایی با رنگ سفید و زرد دارد(چند رنگ است).

گَر/gar/: بزی که بر اثر بیماری موی بدنش می ریزد.

تیه بز/teyaboz/: بزی که ۳ سال دارد و آماده ی اولین زایش است.

قَصِر/qaser/: بزی که هیچ وقت نزاییده است.

هُل/hul/: بزی که شاخ ندارد.

سِه/seh/: بزی که موی بدنش سیاه خالص است.

آنارک/anârek/: بزی که زیر چانه ی خود دو زائده ی گوشتی دارد.

کُرچال/korčâl/: بزی که موی سفید در سر خود دارد.

چَپَش/čapoš/: به تیشتر و بز نر که آماده ی کشتن است گفته می شود.

بُز یه گُن کور/boze ya gon kor/: بزی که یک پستان دارد.

بُز از کَمَر رفته/boz az kamar rafte/: بزی که از روی کوه به پایین بیفتد و صدمه ببیند.

بُز دساشکنده/boze das eškanda: بزی که دستش شکسته باشد.

بُز پا اشکنده/boze pâ eškandah: بزی که پایش شکسته باشد.

بُز پاز/boz pâ za: بزی که عقب تر از گله حرکت می کند.

۸-۱- دوران بارداری

بزها در سال دو بار باردار می شوند و هر بار پنج ماه طول می کشد.

۹- نام گوسفند بر اساس: رنگ / جنس / سن

میش کال/miš kâl: میشی که رنگ مویش قهوه ای است.

میش سیسار/mišsisâr: میشی که رنگ مویش سفید خالص است.

میش بور/miš bur: میشی که رنگ مویش قهوه ای روشن متمایل به زرد است.

میش غر/mišyar: میشی که گوش ندارد یا خیلی کوچک است.

کاوه/kâva: میشی که ۴ سال دارد.

کاو غوچ/kâvayuč: به میش نر کاوه غوچ می گویند.

بره/barah: میشی که از یک تا سه سال سن دارد.

بره سیسار/barah sisâr: میش دوساله ای که رنگ مویش سفید خالص است.

پپسه/pisa: میشی که خال های سفید و سیاه روی بدنش است.

ورندیل/varandil: گوسفندی که در آستانه ی اولین زایش است.

میش بر/miš beri: میشی که دُمش دراز و استخوان های کمرش بلند است.

۱۰- نام گاو بر اساس: رنگ / جنس / سن

گا کال/gâ kâl: گاوی که رنگ بدنش قهوه ای متمایل به سیاه است.

زرد/zard: گاوی که رنگ بدنش زرد است.

سِه/seh: گاوی که رنگ بدنش سیاه خالص است.

گوور/guvar: گاو تازه به دنیا آمده را می گویند.

شنگول/šangôl: گاوی که سنش بزرگتر از گوور است و کمتر از گاو است.

پُل/pul: گاو نری که بیش از ۵ سال سن دارد و در زاد و ولد نقش دارد.

ماگا/mâ gâ: گاو ماده

ورزا/varzâ: گاو نر که از این گاو برای شخم زدن زمین ها استفاده می کردند.

پپسه/pisa: گاوی که بر روی بدنش خال های سفید دارد.

۱۰-۱- دوران بارداری

گاو ماده ۹ ماه باردار است و بعد از ۶ ماه دوباره میتواند باردار شود.

۱۱- نام مرغ بر اساس: رنگ / جنس / سن

بار نیک/bârnîk: مرغی که سن آن بزرگتر از جوجه است و کمتر از مرغ و اولین بار است که می خواهد تخم بگذارد.

تیلِه/tila: جوجه ای که تازه از تخم بیرون آمده باشد.

غروس/yorus: خروس

زرد/zard: مرغی که رنگ پر هایش قهوه ای روشن متمایل به زرد است.

سِه/seh: مرغی که رنگ پرهايش سیاه است.

لاری/lâri: مرغی که پر های گردنش ریخته باشد.

پپسه/pisa: مرغی که خال های سیاه و سفید بر بدن دارد.

گلالی/gelâli: مرغی که تاج بر سر خود دارد.

پا پر پری/pâparpari/: مرغی که در پاهای خود پر دارد.

۱۲- نام تخم مرغ

خایه/xâya/: تخم مرغ

یه زرده/ya zardah/: تخم مرغی که در آن یه زرده وجود دارد.

دو زرده/du zarda/: تخم مرغی که در آن دو زرده وجود دارد.

شیونیره/šiv nirah/: تخم مرغی که در آن خون باشد.

۱۳- واژه های مربوط به بیماری دام ها

رهزله/rehzala/: وقتی حیوان اسهال می گیرد.

دنه/denah/: وقتی که شش های حیوان عفونت می کنند.

تَوَکَه/tavakah/: نوعی بیماری است که باعث ایجاد زخم در پا و فلج شدگی حیوانات می شود.

آترو/âteru/: نوعی دوا برای درمان بیماری دام است.

عَلَفی/alafi/: وقتی که بر اثر خوردن علف سمی شکمشان باد می کند.

۱۴- واژه های مربوط به فرآورده های شیر

ماس/mâs/: ماست

دو/du/: دوغ

کشک/kašk/: کشک

کَرَه/kara/: کَرَه

تیور/tiver/: خمیری که با آن کشک درست می کنند.

توک/tok/: چربی روی شیر است.

لیوی/livi/: شیر، حیواناتی که تازه می زایند و سفت است.

روغن خَش/royan xaš/: بعد از درست کردن دوغ کَرَه ی دوغ را جدا می کنند و آن را گرم می کنند سپس کره به روغن خَش تبدیل می شود.

کرا/karâ/: بعد از پختن دوغ خمیری را برای درست کردن کشک جدا می کنند و آب به جا مانده را تبدیل به کَرَا می کنند که مزه ای تُرش دارد.

شله دویی/šela duyî/: آش دوغ.

شله ماسی/šela mâsi/: آش ماست.

شله شیری/šela širi/: آش شیر.

۱۵- واژه های مربوط به ابزار، صدا کردن، محل زندگی و ... دام ها

اوسار/aôsâr/: افساریاز جنس پشم گوسفند که برای بستن حیوانات به کار می رود.

سَلَف کن/salaf kan/: وسیله ای که از آن برای کندن زمین استفاده می کردند و جایگاه چوب ها را برای محل نگهداری دام ها مشخص می کنند.

چَر/čara/: قیچی که از آن برای بریدن موهای بزها و پشم گوسفندان به کار می رود.

وریس/veris/: طنابی پهن از جنس موی بز یا پشم گوسفندان است که برای بستن هیزم ها روی الاغ یا به کمر خود استفاده به کار می رود.

تَنَدَار/tandâr/: از جنس پشم گوسفندان و موی بز ها است که با استفاده از آن فرش، وریس، اوسار و... استفاده می کنند.

پَرَه/para/: وسیله ای چوبی که از آن برای تبدیل کردن پشم به بند استفاده می کردند.

بُهَن/bohon/: از جنس موی بز یا پشم گوسفند است، جایی برای نگه داری زندگی کردن افراد در کوها است.

تُربَه/torbah/: وسیله ای که تو بمان با خود می برد و در آن مواد غذایی را حمل می کند.

شَلَه/šala: وسیله ای از جنس موی بز یا پشم گوسفندان است که روی الاغ قرار می دهند و برای حمل بار استفاده می شود.

کَلَوچو/kalôčō: وسیله ای از جنس آهن است که روی الاغ قرار می دهند و برای حمل هیزم استفاده می شود.

میخ طویله/mix tavila: وسیله ای از جنس آهن است که آن را در زمین می کوبند و طنابی که دور گردن گاو و الاغ است را به آن می بندند که برای جلوگیری از فرار کردن آنها استفاده می شود.

مَشک/mašk: وسیله ای از جنس پوست بز که ابتدا پوست بزرا بعد از کندن نمک می زنند و آن را زیر سنگ قرار می دهند، بعد از نیم ساعت آن را از زیر سنگ بیرون می آورند و بعد از شست و شوو خشک شدن آن را نزدیک آتش قرار می دهند تا گرم شود و موهای آن جدا شود و بعد جدا کردن موها دوباره آن را نمک می زنند و گوشت های اضافی چسبیده به پوست را جدا می کنند و بعد از یک ماه آن را در (جَفَت) قرار میدهند تا رنگ آن قهوه ای شود و سپس آن را به سقف خانه آویزان می کنند تا دود به آن برسد و بوی نامطبوع آن از بین برود.

جَفَت/jaft: ماده ای که از میوه ی درخت بلوط به دست می آید به این صورت که پوست میوه ی بلوط را بعد از کندن، آرد می کنند و جَفَت به دست می آید که قهوه ای رنگ است.

مَشک دویی/mašk duyī: وسیله ای از جنس پوست بز که برای نگهداری دوغ استفاده می شود.

مَشک آوی/mašk avi: وسیله ای از جنس پوست بز است که برای نگهداری آب استفاده می شود.

دول/dul: وسیله ای از جنس پوست بز است که بر روی سه پایه از چوب قرار می دهند و برای نگهداری آب استفاده می شود.

قِمَاجی/qemači: ظرف بزرگی که شیر را در آن گرم می کنند.

شیر پال/šir pâl: ظرفی که شیر را از آن عبور می دهند تا مواد اضافی آن گرفته شود.

سِرکو/serko: وسیله ای از جنس چوب، که مواد گیاهی را در آن می کوبند و این مواد گیاهی را به عنوان دارو به دام ها می دهند.

بردر/barder: دو سنگ بزرگ روی هم قرار می دهند که به آن بردر می گویند و برای کوبیدن مواد گیاهی و دادن آنها به دام ها استفاده می شود.

خِیگ/xig: وسیله برای نگهداری روغن حیوانی است.

کُنْج/konj: وسیله ای که بر درمشکو قرار می دهند و با استفاده از آن کره را از دوغ جدا می کنند.

کاور/kâver: چوبی که در دهن کهره یا بزغاله قرار می دهند تا دیگر شیر نخورد.

کیسه/kise: پارچه است که آن را به پستانهای بزها میندند، برای این که بزغاله ها شیر نخورند.

عَچَه/yačah: چوبی که بر روی وریس، اوسار و... قرار می دهند تا آنها را سفت نگه دارد.

مَلار/malâr: سه چوبی که مشکو را به آن وصل می کنند و با آن دوغ را درست می کنند،

نِکار/nekâr: چوبی که برای اندازه گیری عمق شیر به کار می رود.

کِچ/keč keč: صدا کردن مرغ ها برای اینکه یک جا جمع بشوند و غذا بخورند.

کَشِکَش/keš keš: صدایی که برای دور کردن مرغ ها و پراکنده شدن آنها به کار می رود.

حوش با صدای نازک و کشیده/huš: برای متوقف کردن الاغ از این صدا استفاده می شود.

حوش با صدای تند و کوتاه/huš: برای به راه انداختن الاغ از این صدا استفاده می شود.

پود/pud: ظرفی که حیوان از آن غذا می خورد.

آخِرَه/âxera: ظرفی از جنس گل یا چوب است که در آن مواد غذایی می ریزند و الاغ ها و گاوها از آن جا غذا می خورند.

اِیْتَسَنَه/itosneh: به زمانی که مرغ و خروس جفت گیری می کنند گفته می شود.

لَغَت/layat: لگد زدن الاغ و پازن .

گلو ایزنه من خَکَل/helo izane men xakal: به وقتی که الاغ ها در خاک ها می غلتند گفته می شود.

قاشا/qašâ: محلی که از چوب ساخته شده است و برای نگهداری حیوانات استفاده می شود.

کَلَه/kela: اتاقی است از جنس گل و در مواقعی که باران می بارد از آن استفاده می شود.

کَرُک/keruk: به موقعی که دیگر تخم نمی گذارد گفته می شود.

زَنگَل/zangol: زنگی که به گردن حیوانات می آویزند.

چو گلهگلچي/čō gela glâči: چوبی که چوپان با خود به صحرا می برد.

ورچیدن بز/varčidan boz: به قیچی کردن موی بز گفته می شود.

جَمُولی/jemoli: به حیوانات دوقلو گفته می شود.

تکه ول/tekavel/: به وقتی که بزغاله شیر نمی خورد گفته می شود.

بزل لوری ایکنن/bozal luri ikenen/: وقتی که بزها از شدت سرما می لرزند.

شفتل/šaftal/: غاری که در کوه ها برای نگهداری حیوانات در مواقع بارندگی استفاده می شود.

خاشت ایکنن/xâšt ikenen/: نشخوار کردن.

پشکل/peškal/: به مدفوع بزها گفته می شود.

کلرزا/kelarzâ/: نیمه اول سال که زاد و ولد می کنند.

ریور زا/rivarzâ/: نیمه دوم سال که زاد و ولد می کنند.

دونی دونی/duni duni/: یه بار نوبت است که حیوانات را من ببرم و یک بار دیگر نوبت همسایه است.

پلوار/palvâr/: وقتی بازی را می کشند و آن را آویزان می کنند.

لیز گرفتن/liz gereftan/: وقتی مرغ ها به محل نگهداری خود می روند و آرام می گیرند.

مرغ چنج زده/morye čeng zade/: مرغی که روی تخم ها خوابیده و تخم مرغ ها ترک برداشته و جوجه ها آماده ی بیرون آمدن از تخم هستند.

نتیجه گیری

هر جامعه ای برای رساندن پیام و مقصود خود از ابزاری به نام زبان استفاده می کنند، استان کهگیلویه و بویراحمد دارای گونه زبانی با گویش لری است که از این زبان برای رساندن مفهوم خود استفاده می کنند؛ زبان لری به زبان پارسی میانه و پارسی برمی گردد در این تحقیق به علت توسعه شهرنشینی و پیشرفت تکنولوژی و کمرنگ شدن پیشه دامداری بررسی و جمع آوری اصطلاحات و واژگان دامداری دارای اهمیت است. روستای درغک در استان کهگیلویه و بویراحمد قرار دارد که واژگان اصیل و کهن خود را حفظ کرده است در این پژوهش تعداد زیادی اصلاح و واژه مربوط به دامداری ثبت و آوانگاری شده است که مربوط به دامداری سنتی است ، این واژگان را می توان در متون مربوط به زبان های باستان مشاهده کرد نتایج این پژوهش نشان می دهند به علت این که دامداری یکی از شغل اصلی مردمان این منطقه بود واز گذشته تا به امروز به این شغل می پرداختند اسامی و اصطلاحات زیادی را از گذشتگان خود به ارث برده اند.

منابع

منابع کتبی

- آزادی عبدولی، حجیر؛ غنیان، منصور؛ خسروی پور، بهمن؛ یزدان پناه، مسعود (۱۳۹۴). پژوهش های روستایی، دوره ششم، زمستان ۱۳۹۴. افزاری، فیض اله (۱۳۹۱). اصالت واژگان لری: ریشه یابی برخی از واژگان پرکاربرد لری در زبان های باستانی ایران، چاپ اول، اصفهان: لهتا پژوهش.
- برایدود، رابرت (۱۳۶۳). انسان های پیش از تاریخ، ترجمه اسماعیل مینوفر، نشر جبران.
- حاجیانی، فرح؛ جبار، عظیم (۱۳۹۲). واژه ها و اصطلاحات دآمداری در گویش های ایرانی، ش سوم، ۱۸۳-۱۹۹.
- کشاوری، سودابه؛ صیادکوه، اکبر؛ باهنر، شهرام (۱۳۹۶). گردآوری و بررسی واژگان و اصطلاحات کم کاربرد دآمداری در گویش لری دهستان دشت روم، فصلنامه ادبیات در زبان های محلی ایران زمین، شماره ۲۱، پاییز ۱۳۹۷.
- مجید کرای، نورمحمد (۱۳۸۱). یادواره نظام سنتی ایلات کهگیلویه و بویراحمد، چاپ اول، تهران، بازتاب اندیشه.
- مکنزی، دیوید نیل (۱۳۷۹). فرهنگ کوچک زبان پهلوی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

مصاحبه شدگان

- آسیان، عباس (۵۰ساله). دهدشت، معلم بازنشسته، تیر ۱۳۹۸.
- آرش، سیاه (۷۲ساله). درغک، چوپان، مرداد ۱۳۹۸.
- اورنگ، فربرز (۴۲ساله). درغک، چوپان، خرداد ۱۳۹۸.
- اورنگ، مشکی جان (۴۹ساله). دهدشت، بیسواد، خرداد ۱۳۹۸.
- شاه زینب، مظہاری خواه (۷۸ساله). درغک، بیسواد، خرداد ۱۳۹۸.
- شاهیجان، صفدریان منش (۶۷ساله). درغک، بیسواد، تیر ۱۳۹۸.